



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در پایان درس خارج فقه - 21 / بهمن / 1380

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز من می خواهم در بخشی از وقت مباحثه، راجع به حادثه ی بسیار مهم بیست و دوم بهمن - که در آستانه آن قرار داریم - چند جمله ای عرض کنم.

درباره حادثه ی پیروزی انقلاب و بیست و دوم بهمن، خیلی حرف زده شده و سالهاست که مطالبی گفته شده است؛ اما حقیقت این است که هنوز اهمیت و عظمت و ابعاد این حادثه برای خود ما درست روشن نیست. ما می دانیم و می بینیم این حادثه، خیلی عظیم است؛ اما تا وقتی نزدیک هستیم، درست نمی توانیم ابعاد آن را درک کنیم. تاریخ قضاوت خواهد کرد. کسانی که این حادثه را از دور می بینند و می توانند آن را در مجموع حوادث تاریخی مشاهده کنند، به عنوان يك لحظه تاریخی می فهمند این حادثه چقدر عظیم است.

حادثه بیست و دوم بهمن و پیروزی انقلاب، پایان تحقیر ملت ایران بود. ملت ایران در طول قرنهای متمادی تحقیر شده بود. يك مدت به وسیله سلاطین مستبد تحقیر می شد؛ یعنی در دورانهای قدیم که هنوز استعمار و سلطه و نفوذ خارجی نبود، پادشاهانی بودند؛ بعضی مقتدر، بعضی هم ضعیف و بی کفایت؛ اما بدون استثناء همه آنها این ملت را تحقیر می کردند. اگر شما به خاطراتی که بعضی از سلاطین یا فرزندان و شاهدزادگان شان نوشته اند، مراجعه کنید، به خوبی می بینید که تلقی آنها این بوده که ایران، ملکی متعلق به آنهاست؛ يك مشیت رعیت هم در این ملک برای آنها کار می کند. حقوقی داشته باشند؟ نه. اراده آنها معتبر باشد؟ نه. بنابراین تلقی آنها از ملت و کشور و خودشان، این قدر تلقی غلط و مفتضحی بود. واقعاً تصوّر می کردند که این جا مال آنهاست؛ اگر کسی از آحاد ملت خدمتی می کند و کاری انجام می دهد، طبق وظیفه اش عمل می کند. کسانی هم که کوتاهی می کنند، سرکشانی هستند که به منافع حاکم زورمند و مستبد ضربه وارد آورده اند!

در دوره دیگری هم که تقریباً بعد از مشروطیت شروع شد، این تفکر به کلی برنیفتاد و تا آخر دوران سلطنت وجود داشت. مثلاً سلاطین پهلوی علی رغم این که ادعای مدرنیته می کردند و می خواستند خود را با مفاهیم دنیا آشنا نشان دهند، در ذهنشان جز این، چیز دیگری نبود؛ کشور را متعلق به خودشان و خود را مالک کشور و صاحب سرنوشت این ملت می دانستند.

در دوره اخیر، يك بخش دیگر هم اضافه شد و آن نفوذ خارجی بود؛ که این از اواخر دوره قاجار شروع شد و در دوره پهلویها به اوج خود رسید؛ زیرا رضا خان را انگلیسیها بر سر کار آوردند و مقدمات کارش را فراهم کردند؛ آنها اطراف کارش را نگه داشتند و به او دیکته کردند که چگونه حرکت کند. بعد از او هم، پسر او را باز انگلیسیها بر سر کار آوردند، که اینها جزو مسلمات تاریخ است و ادعا نیست. ما گاهی در گذشته، این چیزها را به صورت حدس و تحلیل می گفتیم؛ لیکن بعد اسناد و مدارک فراوانی رو شد و معلوم گردید که این افراد را به دست خودشان آورده اند. اینها مجری سیاستهای خارجی بودند؛ يك مدت عمدتاً مجری سیاستهای انگلیس، بعد هم پس از دوره مصدّق، مجری سیاستهای امریکا. گاهی هم ممکن بود در بعضی از قضایا، به خاطر برخی از منافع خود - نه به خاطر منافع ملت - از این که سیاستی را امریکا به آنها دیکته می کند، در دل خود ناراحت هم باشند؛ اما بالاخره مجری سیاستهای آنها بودند؛ بروبرگرد نداشت. دولت را آنها معین می کردند و نخست وزیرها باید مورد تأیید آنها قرار می گرفتند. آنها گاهی برای این که گوش شاه را مقداری بتابانند تا مبدا به فکر سرکشی بیفتد، نخست وزیری را که با او میانه چندان نداشت، بر او تحمیل می کردند، که این مکرر اتفاق افتاد؛ یعنی شخصی را که او خیلی نمی پسندید، اینها می گفتند باید نخست وزیر باشد؛ او هم مجبور بود و عمل می کرد. مملکت، این گونه در اختیار بیگانه و سیاستهای امریکایی بود. این، مخصوص سیاستهای نفتی هم نبود؛ در همه شوون مملکت، سیاستهای آنها حاکم و غالب بود و



اجرا می شد؛ چه در مسائل نفتی، چه در زمینه مسائل صنعتی کردن کشور، چه در اداره سیاست خارجی و موضعگیری در مقابل کشورهای دنیا. اگر در داخل کشور، کسی در میان مسؤولان دولتی، يك وقت به این فکر می افتاد که به نحوی خود را به جای دیگری هم متکی کند - مثلاً به بلوک شرق در آن روز، یا به يك قدرت دیگر - چنانچه امریکاییها می فهمیدند و می دانستند، یا او را از قدرت خلع ید می کردند، یا به نحوی او را به آن مرکزی که خودشان می خواستند، برمی گرداندند. بنابراین بین قدرتها میدان رقابت بود که نفوذ کدامیک در این کشور بیشتر باشد؛ که البته قدرت مسلط، قدرت امریکا بود. ملت در این بین، اراده و خواست و قدرتی نداشت. بالاترین مصیبت برای يك کشور و يك ملت این است که نادیده گرفته شود و در خانه خود مورد اهانت قرار گیرد و تحقیر شود. همه چیز دنبال این وجود دارد: مشکل اقتصادی هست، مشکل فرهنگی هست، بی اعتنایی به عقاید و آرمانها و فرهنگ ملی هست. اینها چیزهایی است که جزو نتایج قهری سلطه بیگانه بر کشور است. یکی از مهمترین هدفگیریهای قیام مردم و انقلاب شکوهمند اسلامی، قطع این سلطه بود؛ لذا در همان ایام شما ملاحظه می کنید که شعارهای مردم به مسائل خارجی هم متوجه بود و علیه امریکا و انگلیس و حامیان شاه و علیه اسرائیل شعار می دادند. در طول زمان، همیشه وجدان عمومی مردم از تسلط خارجیها متأذی بود؛ اما این انقلاب عظیم که با مطرح کردن شعارهای اسلامی و برافراشتن پرچم اسلام و بازگشت به دین و هویت دینی آغاز شد و پیشقراول آن هم مراجع و بزرگان علما بودند، روح استقلال طلبی را در مردم اشباع و ارضاء کرد. مردم فهمیدند که با تکیه به اسلام و تمسک به آن خواهند توانست پوشش تحقیر را کنار بزنند؛ لذا این یکی از جهات مبارزه شد. البته مردم اسلام را دوست داشتند. اگر از مردم، فداکاری و از خودگذشتگی سر زد، به خاطر اسلام بود؛ والا اگر فقط مسأله استقلال بود و انگیزه اسلامی در کار نبود، یقیناً این فداکاریها و ایثارگریها و مجاهدتهای بزرگ تحقق پیدا نمی کرد و معلوم نبود سرنوشت نهضت به کجا برسد؛ لذا از روز اول، با این حرکت و نتایج و آثار و برکات آن - که نظام جمهوری اسلامی است - و با آنچه که آنها تشخیص دادند ریشه این حرکت است - یعنی ایمان اسلامی و اعتماد به خداوند و دلبستگی به حاکمیت دین - مبارزه سرسختانه ای شروع شد. نباید خیال کرد که این مبارزه سازمان یافته برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، مربوط به این اواخر است؛ نه، از روز اول بروز این فکر - یعنی از همان لحظه ای که فهمیدند این نظام به اسلام متمسک است - این مبارزه به صورت فعال شروع شد. منتها مشکل دشمنان ما همیشه این بوده و امروز هم تا حدود زیادی این مشکل را دارند که با مسائل ملت ایران آشنا نیستند و مردم را نمی شناسند. نمی توانند چگونگی تأثیر و تأثر تفکرات معنوی و اسلامی را در مردم، درست کشف کنند. نمی توانند عنصر روحانیت، جایگاه و تأثیر آن و چگونگی این تأثیر را درست بفهمند. بنابراین بیگانگی آنها از این حقایق، برای آنها مشکل ساز بوده و تا امروز هم هست. در این چند سال، همه کارهایی را که می توانستند بکنند، کردند؛ کارهایی که برای آنها کم هزینه باشد و هزینه های سنگین را بر آنها تحمیل نکند و مقاصدشان را برآورده کند. واقعاً انسان وقتی نگاه می کند، می بیند اینها هر کاری می توانستند، کردند؛ از ترتیب دادن کودتا، از تحریک کردن عناصری در داخل، از راه انداختن جریاناتی علیه نظام، از مطرح کردن شعار، از دادن پول، از پشتیبانی فکری و نرم افزاری؛ حمله نظامی هم کردند و از مهاجم نظامی هم سالها حمایت کردند.

آنچه در این اواخر پیش آمده است و اینها به حالت تهدید زبانی و تهدید به جنگ باز گشته اند، از يك جهت مایه مژده است. پیداست که فعالیتهای سیاسی و امنیتی و تبلیغاتی آنها، مقصود مورد نظرشان را تأمین نکرده است؛ والا اگر اینها با کار سیاسی و تبلیغاتی و پوششهای گوناگون خبری و این همه کارهایی که در آنها استاد و مجرب هم هستند، توانسته بودند به مقصود خود دست پیدا کنند، مسلم به سمت کارهای پُرهزینه نمی آمدند؛ چون برای هر دولتی در دنیا، برخورد نظامی، کار بسیار پُرهزینه و خطرناکی است. این که لحن را خشن کردند و رئیس جمهور



امریکا این طور علیه ایران و ملت ما و نظام جمهوری اسلامی حرف می زند، از ناکامی در آنچه که می خواستند در طول سالهای متمادی با روشهای سیاسی و تبلیغاتی و امنیتی انجام دهند، حکایت می کند. هدف از همه اینها این است که آن بساط برچیده گذشته را دوباره سر پا کنند؛ آن سلطه و نفوذ نامشروع و جهتمی را بار دیگر بر ملت و کشور ایران، با اقتضائات این زمانه برقرار کنند. امیدشان به این است که شاید مسؤولان جمهوری اسلامی مرعوب شوند. امیدشان به این است که شاید بین آنها اختلاف به وجود آید؛ امیدشان به این است که شاید بتوانند مردم را دچار تردید و تزلزل کنند.

تهدید، همیشه به معنای اقدام نیست. یکی از فواید تهدید این است که بلکه بتوانند طرف مقابل را مرعوب و از میدان خارج و وادار به تسلیم کنند و یا بتوانند در صف یکپارچه مسؤولان، یا در صف مسؤولان و مردم، یا در دل مردم ایجاد تردید کنند. به همین خاطر است که فردا - یعنی بیست و دوم بهمن - تظاهرات مردمی در حرکت ملت ایران اهمیت بسیار فوق العاده و تعیین کننده ای دارد. بنده تردید ندارم و به فضل الهی شاهد خواهیم بود که مردم و در کنارشان مسؤولان، در این میدان هم - میدان حضور در راهپیمایی فردا - مثل همه میدانهای دیگر، با صلابت، با اتحاد و با نشاط و قدرت، حضور پیدا خواهند کرد و یک بار دیگر توی دهن دشمنان ایران خواهند زد.

امیدواریم خدای متعال، به ما که مسؤولیتهایی را در قبال این ملت قبول کرده ایم، این آگاهی و هوشیاری را بدهد که قدر این مردم و فهم و تشخیص و اقدام آنها را بدانیم و به وظایف خود در قبال آنها عمل کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته